

هیا هو بر سر چیست؟

(قسمت دوم)

در ادامه‌ی بحث در باره‌ی انتشار اسناد «کنگره اول کومه‌له» می‌خواهم تنها به گوشه‌هایی از اظهار نظر آن پنج نفر از شرکت کنندگان در آن جلسه بپردازم که خوشبختانه در قید حیات‌اند و اگر می‌خواستند می‌توانستیم در یک فضای آرام و بدون احساسات و جو سازی هیستریک که هدف آن انتقام‌جویی سیاسی در خدمت توجیه مواضع امروزی‌شان است، پلمیک متینی داشته باشیم! نه بر سر این اسناد که اختلاف ما بر سر مسایل اساسی دیگری است که به سرنوشت جریان چپ و کومه‌له مربوط می‌شود. برای صحت این مدعا به بازماندگان «کنگره اول کومه‌له» و چهره‌های سرشناس جریان ما بنگرید! آدرس سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها به‌خوبی نشان می‌دهد که در کجا ایستاده‌ایم!

چنان‌که دیده‌اید شمار قابل توجهی از خوانندگان سند نامبرده به شیوه‌های مختلف در باره‌ی آن نظر داده‌اند و به دفاع از و یا مخالفت با انتشار آن پرداخته‌اند و اینجا و آنجا گوشه‌هایی از خط فکری، جایگاه و عملکرد و گاه سیاست‌های کومه‌له در گذشته‌ای دور را مورد بررسی و انتقاد قرار داده و بعضاً افرادی (از جمله من) را به باد ناسزا گرفته‌اند.

در این رابطه اما بازم لازم میدانم یادآوری کنم که تنها کاری که ما کرده‌ایم انتشار این اسناد به صورت کتاب و بدون دخل و تصرف در محتوای دست‌نویس‌های باقی مانده از «کنگره اول کومه‌له» است. اینکه تعدادی از خوانندگان فرصت را غنیمت شمرده‌اند تا از دیدگاه امروزشان جریانی را که چهار دهه‌ی پیش چنین جلسه‌ای را برگزار کرده و همه‌ی شرکت کنندگان در آن به اتفاق آرا تصمیماتی بگیرند (که بسیاری از آن‌ها هیچگاه اتخاذ نشدند زیرا نه انقلاب مجال آن‌را داد و نه با شرایط تازه می‌توانست منطبق باشد) و موضعی را اعلام کنند، مورد نقد قرار دهند، مسأله‌ای است که به خودشان مربوط است.

بیاید برای یک لحظه به حدود چهار دهه پیش ایران و کردستان برگردیم و شرایط آن دوران پر تلاطم را پیش خود مجسم کنیم؛ جریان کومه‌له و چپ سوسیالیست آن دوران را در نظر بیاوریم، در حالی که جوشی اجتماعی و جدی و آماده برای سرنگونی بساط استبدادی لجام گسیخته در جریان بود؛ در حالی که دار و دسته‌ای مرتجع مذهبی برای به بیراهه بردن انقلاب توطئه‌ی بزرگی را در دستور داشتند؛ جمعی جوان کم تجربه اما پر از شور آزادی‌خواهی و کمونیستی که شماری از آنان سال‌هایی از زندگیشان را در زندان‌های پر از مشقت رژیم شاه گذرانده و هم پیمانان آنها در خارج از زندان دچار تفرقه و تردید نسبت به همه چیز و همه کس و حتی به خود؛ آن جلسه وسیع (بخوان «کنگره اول کومه‌له») را برگزار می‌کنند و به همت و با ابتکار فواد و هم‌کاری و هم‌یاری سایرین (گیرم سخت‌گیرانه و خود آزارانه) به ارزیابی یک دوره‌ی چند ساله از کار و فعالیت کسانی که فاصله‌ای فکری، سیاسی و عملی (و حتی شخصی) در میان آن‌ها ایجاد شده بود می‌پردازند؛ همه‌ی ما شاهد آن بودیم چه تلاشی از جانب شخص فواد برای متحد کردن آن جمع به عمل آمد، تلاشی که پیش از آن هیچکدام از ما با وجود ضرورت انکار ناپذیرش نه اتوریتته‌ی آن‌را دارا بودیم و نه توانایی لازم برای متحد کردن دیگران.

«کنگره اول کومه‌له» با هر عیب و ایرادی که داشت حداقل ما را از پراکندگی به سوی وحدت رهنمود بود و ما را به هم نزدیک کرد و شناخت روشن‌تری از شخصیت همدیگر به ما داد و پس از آن با سری بلند در میان سران و با اراده‌ای استوار و امید به آینده پا به صحنه‌ی انقلاب نهادیم! شاهد این مدعا را در ادامه‌ی شرکت در رهبری جنبش کردستان باید جستجو کرد. آیا شنیدن و بازخوانی این تحولات از زبان شرکت کنندگان در آن جلسه و در همان زمان و انتقال آن به نسل جوان برای درس گرفتن از جنبه‌های پیش‌برنده و شناخت جنبه‌های منفی آن جرم است؟! باز بینی دوره‌ای از فعالیت کسانی که به خواست خود کمر به ایجاد تحولات اساسی در

جامعه آن‌هم در راستای منافع محرومان آن بسته بودند امری بود در خدمت تجدید پیمان و ایجاد اتحاد و همبستگی برای روبرو شدن با تعهد و احساس وظیفه انسانی و اجتماعی پیشارو. خود را در برابر دید همگان قرار دادن آن‌طور که هستند برای آنان که ادعای پیشرو بودن دارند، شهادت اخلاقی و شجاعت بالایی را می‌طلبد! درست برعکس اظهارات مکتوب آن پنج نفر که به اتفاق می‌پندارند انتشار این سند گویا به شخصیت آن‌ها خدشه وارد میکند.

جملگی آن‌ها در یک کلام مشترک تمام فداکاری‌ها و اقدامات و تأثیرات عمیقی را که شرکت کنندگان در «کنگره اول کومه‌له»، هر کدام به نوبه‌ی خود و به نسبت درک و توان‌شان در روزها و ماه‌ها و سال‌های پس از آن در میدان مبارزه علیه ستم و استثمار بعمل آوردند و سبب ایجاد اعتماد و احترام به آنان شد، به کناری می‌گذارند و تنها با معیار جنبه‌هایی از برخورد آنان به خود در جلسات نام‌برده می‌چسپند و این را به مخاطبین‌شان القا میکنند که باید حقیقت را آن‌طور که آن‌ها دیکته میکنند ببینند.

صورت‌جلسات «کنگره اول کومه‌له» تنها سند باقی‌مانده و در دسترس آن جلسه است که برای پژوهشگران تاریخ ما در کردستان می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. چرا آن‌ها و علاقمندان به «جنبش کومه‌له» را باید از دسترسی به آن محروم کرد؟ اگر کنگره‌ای برگزار شده‌است (که شده است) بنابراین باید مستندات از آن وجود داشته باشد که ادعای ما را به اثبات برساند (دوران نقل سینه به سینه و از پدر به پسر!! و قال! و قیل! قرن‌ها است که به پایان رسیده است). دسترسی ساکنان کره‌ی خاکی در جهان امروز به یمن پیشرفت فن‌آوری دیری است پرده‌ها را کنار زده است.

در اظهار نظرهای مکتوب (ابراهیم علیزاده، ایرج فرزند، حسین مرادیگی، عبدالله مهدی و عمر ایلخانی‌زاده) نکات مشترکی وجود دارد از جمله هر کدام به شیوه‌ای و بنا بر دیدگاهی که دارند، انتشار علنی همه و یا قسمتی از این اسناد را نادرست رقم می‌زنند. (من از به کار بردن پیشوند و پسوند کاک، رفیق و غیره در ذکر نام شرکت کنندگان در آن جلسه خودداری میکنم، این نه از روی بی‌احترامی بلکه دوری از تکرار و در عین حال درجه بندی آن‌هاست زیرا هر کدام بیانگر بار سیاسی خاص خود است).

ابراهیم علیزاده آن‌را «ناروا» و «سندیت ندارد» قلمداد می‌کند و استنادش به این است که «یادداشتها قبل از آنکه منعکس کننده دقیق نظرات گویندگان آن. باشد، برداشت های شخصی منشی جلسات بودند.» (به نقل مستقیم از نوشته ایشان). اگر بر این اساس اسناد کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و نشست‌های وسیع و پلنوم‌های کمیته مرکزی‌های کومه‌له و حزب کمونیست ایران (و شاید احزاب دیگر هم) مورد قضاوت قرار گیرند تکلیف چیست؟ لابد آن‌ها را نیز از اعتبار ساقط میکند! ایشان اگر اسناد دیگری در اختیار دارد که سندیت آن محرز باشد بهتر است آن‌را نیز به صورت علنی در دسترس عموم قرار دهد و به جای صدور «حکم» و القای آن به مخاطبین‌اش و بسیج طرفدارانش برای بی‌اعتبار نشان دادن اسناد منتشر شده، به آن‌ها کمک کند تا خود در صدد دستیابی به حقیقت برآیند! و از این رهگذر آگاهی و شخصیت آنان را نیز دست کم نگیرد.

ایشان می‌نویسد: «من به عنوان کسی که یکی از منشی های این جلسات بوده ام ، به خاطر می‌آورم که یادداشتها قبل از آنکه منعکس کننده دقیق نظرات گویندگان آن باشد، برداشت های شخصی منشی جلسات بودند». این خاطره‌ی نادرست ممکن است در مورد ایشان صدق کند اما تعمیم دادن آن به همه و بخصوص به رفقای که جان باخته‌اند را چگونه توضیح می‌دهد؟! این خواسته یا ناخواسته قضاوت ناروایی در مورد همه‌ی منشی‌های آن جلسه است. من هم ممکن است (زیرا آن‌را به خاطر نمی‌آورم) به‌سان آن‌های دیگر در مواردی منشی آن جلسات

بوده باشم، سعی کرده‌ام (و مطمئن هستم که سایرین بهتر از من) با امانت داری رفیقانه آنچه را شنیده‌ام تند نویسی کنم. اگر منشی‌ها فقط برداشت های شخصی شان را می‌نوشتند دیگر مشکل چه بود؟ آن‌ها می‌توانستند هر آنچه می‌خواستند می‌نوشتند. بضاعت ادبی کافی هم برای انجام این کار را داشتند زیرا همه‌ی آن‌ها تحصیل کردگان دانشگاهی بودند!! استدلال سطحی ایشان در این مورد تنها به منظور تخطئه‌ی کاری است که انجام شده و نه در جهت کمک به کشف حقیقت!

و در آخر اینکه ابراهیم علیزاده نه تنها اسناد «کنگره اول کومه‌له» و در نهایت همه‌ی آن‌را نفی می‌کند (که به گفته‌ی خود ایشان هرگز آنرا نخوانده بود اما آن‌را در اختیار بعضی‌های دیگر از جمله رهبری «اتحاد مبارزان کمونیست» در سال‌های اول دهه‌ی ۱۳۶۰ قرار داده بود!) بلکه راه را برای ایجاد شک و تردید در اسناد کنگره‌های بعدی و نیز کنفرانس‌ها هموار می‌کند زیرا در اوایل، در کنگره‌ها و کنفرانس‌ها همه‌ی بحث‌ها به وسیله‌ی منشی‌های «غیر حرفه‌ای» حتی خلاصه نویسی هم شده‌اند. بنابراین روش ایشان تنها در نفی این اسناد در خدمت «تحریف» تاریخ و ایجاد مانع برای دسترسی همگان به اسناد است! که در دنیای پیشرفته‌ی امروز غیر قابل قبول است. ایرج فرزاد نیز نگران است و نگرانی‌اش را در نامه‌هایی کوتاه که در آستانه‌ی انتشار اسناد «کنگره اول کومه‌له» از طریق پُست الکترونیکی به آدرس من فرستاده است بیان می‌کند. اما خود با سرعتی تعجب‌آور صفحات کتاب را اسکان و منتشر کرد! این کار را وقتی انجام داد که ما فقط چاپ شدن (و نه انتشار) آن‌را اعلام کرده بودیم. در واقع به ما هشدار می‌داد اما خود به آن پایبند نبود. بگذریم و ببینیم ایرج فرزاد از چه نگران است؟

ایرج فرزاد در هتاک‌ی و توهین به دیگران و به ویژه به رفقای سابق‌اش و وارونه جلوه دادن رویدادها دست بالایی دارد و به هیچ مرزی پایبند نبوده است. در سایت اینترنتی‌ای که به نام خود اوست به وفور فاکت‌های این شیوه از روش او را می‌توان یافت. به‌عنوان نمونه:

در صفحه ۱۶۰ بیوگرافی خود در سایت شخصی‌اش در مطلبی تحت عنوان:

تصحیح یک فاکت، توضیحی بر یک واقعه و نقطه‌ای از یک تاریخ در زندگی سیاسی فواد مصطفی سلطانی و در ادامه‌ی آن در صفحه‌ی ۱۶۱ سطر ۲ چنین نوشته است:

«... نفس این مساله که شرکت در مراسم ۲۸ مرداد توسط تصمیم جمعی ما انجام شده باشد کلاً غیر واقعی و غیر عملی و غیر ممکن و بی اساس است». (خط تأکیدها از من است)

در حالی که در صفحه‌ی ۲۷ از صورت جلسات کنگره اول، اظهارات خود ایرج چنین آمده است:

در شرکت کردن با ما در ۲۸ مرداد مردان و منی را نمی‌توانیم
 بکنیم ولی من را نمی‌تواند و من نمی‌توانم. سیدم که در ۲۸ مرداد
 شرکت کرده اند و در کتابی که با سید را می‌توانیم من نمی‌توانم و سید
 ما و سید را می‌توانیم تغییر موضع من که قبلاً مخالف بوده ام جدیداً
 می‌توانم می‌توانم و من را می‌توانیم تغییر موضع من که قبلاً مخالف بوده ام جدیداً

(لرزوک اسم مستعار کاک فواد است و سیبل دکتر سعید یزدیان). متن فوق به صورت تایپ شده:

«در مورد شرکت کردن یا نکردن در ۲۸ مرداد تردید داشتیم و نمی‌دانستم چه کار بکنم ولی من را نخواستند و مسأله منتفی شد. شنیدم که فواد در ۲۸ مرداد شرکت کرده‌اند و در بحثی که با سعید یزدیان داشتیم من گفتم اشتباه بوده رفتن ما و سعید از این تغییر موضع من که قبلاً مخالف بوده‌ام چیست، با توجه به این که می‌دانستیم رفتن فواد تصمیم جمعی بوده است. در برخورد با رفقا متوجه...» (در این نقل نوشته‌ها همه‌ی خطوط تأکید از من است).

انتشار اسناد «کنگره اول کومه‌له» اگر حداقل چنین خاصیت‌هایی داشته باشد و گوشه‌هایی از حقیقت "تحریف شده" را رونمایی کند آن‌هم بدون «ادیت در محتوا» (بخوان سانسور) گامی به پیش خواهد بود!
(جا دارد یادآوری کنم که ایرج فرزاد در حالی جارو جنجال راه می‌اندازد که گویا می‌بایست مجوز انتشار «مباحث کنگره اول کومه‌له» (از جمله) از او دریافت می‌شد، خود بخش‌هایی از اسناد کنگره دوم کومه‌له را در بیوگرافی شخصی‌اش منتشر کرده است! و بدون تردید مجوزی برای این کار از شرکت کنندگان در آن کنگره دریافت نکرده است).

یک وجه از نوشته‌ی ایرج فرزاد در مورد کتاب «مباحث کنگره اول کومه‌له» برخورد او به یکی از ویراستاران آن، ملکه مصطفی سلطانی است. نه به او بلکه به خانواده‌ی مصطفی سلطانی؟! برخوردی نابخردانه، کینه‌توزانه و در نهایت بی‌رحمانه. این کار را در حالی انجام می‌دهد که خود را در پشت نام کاک فواد پنهان میکند!

فرض را بر این بگذارید که شخص ویراستار نام دیگری داشت. چه اتفاقی روی می‌داد؟ مگر ملکه چه کرده است که ایرج فرزاد او را بیاد حمله می‌گیرد و او را تحقیر می‌کند و خانواده‌اش را با کلمات و صفاتی که تنها از قلم او ممکن است تراوش کند توصیف می‌کند؟

از ملکه نه به‌عنوان یکی از فعالین کومه‌له که شناخته شده و مورد احترام کسانی که او را می‌شناسند می‌باشد و همه‌ی زندگی‌اش را در راه آرمان‌های انسانی کومه‌له گذاشته است، بلکه هویت او را به عنوان «خواهر کاک فواد» معرفی می‌کند و به او می‌تازد!
جان کلام در اینجاست که ایرج به خود حق می‌دهد که به خاطر دوستی و رفاقت با فواد او را از آن خود بداند و ریاکارانه به عرش اعلایش برساند اما در پس آن ملکه و خانواده‌اش و سپس خود فواد را به باد حمله بگیرد! اما ملکه و دیگر اعضای خانواده‌اش - که هر کدام به نوبه‌ی خود و در دورانی مشخص هم‌رزم و هم‌فکر آن رفیق گرامی بوده‌اند، اگر در مورد کسی که راه‌نمای فکری و سیاسی و الگوی زندگی و در عین حال برادر آن‌ها بوده است و روابط عمیق عاطفی با او داشته‌اند - حق نداشته باشند از او یاد کنند و خاطره‌اش را گرامی بدارند! آیا این «کمونیست دو آتشی»‌ی ما معنای عاطفه را می‌فهمد؟!

محض اطلاع خواننده باید اضافه کنم که نه ملکه و نه نویسنده‌ی این سطور در مقدمه‌هایی که هر کدام جداگانه در ابتدای کتاب «مباحث کنگره اول کومه‌له» نوشته‌ایم نخواسته‌ایم کاک فواد و جایگاه او در کومه‌له را مورد بحث و ارزیابی قرار دهیم.

اما ایرج فرزاد انتشار این کتاب را فرصتی دانست تا با اعلام مخالفت با انتشار آن (تحت عنوان «دوستی خاله خرسه» با فواد) در واقع با حملات آن‌چنانی به ارزیابی فواد پردازد و کمونیزم ادعایی خودش را که در واقع هیچ ربطی به کمونیسم ندارد به «اثبات» برساند! اگر انتشار «مباحث کنگره اول کومه‌له» به زعم ایشان «دوستی خاله خرسه» با فواد باشد اما آیا برخورد او در نوشته‌هایش به فواد، کینه‌ورزی تمام و کمال به فواد نیست؟ قضاوت با خواننده!

در جای دیگری ایرج فرزاد (و همصدا با او حسین مرادیگی و عمر ایلخانی‌زاده) به ذکر نام رفقای جان‌باخته و به ویژه رفیق عطا رستمی می‌پردازد که گویا اعتبار سیاسی و انقلابی آنان «خدشه» دار شده است!

اولاً ما در مورد این عزیزان چیزی نگفته‌ایم. آنچه انتشار یافته گفته‌های خود آنان است که در جلسه حضور داشتند و بس! و البته برخورد و قضاوت دیگران از جمله همین سه نفر نامبرده در جلسه خود به اندازه‌ی کافی گویاست.

ثانیاً در مورد رفیق عطا رستمی نام او تنها یک بار و آن هم در صفحه‌ی ۹۸ سطر سوم کتاب مورد بحث آمده است و دیگر هیچ! آن هم در انتقاد به کار «تشکیلات» در دوره‌ای پیش از برگزاری جلسه‌ی وسیع.

بینیم عمر ایلخانی زاده چه می‌گوید؟

ایشان می‌نویسد: «مارکس و انگلس که نویسندگان مانیفست کمونیست هستند، در مقدمه‌هایی که بر مانیفست نوشته‌اند، مدام از تغییر نظر خود در مورد بندهایی از نوشته‌شان می‌گویند و مینویسند، اما مارکسیست‌ها، بدون توجه به آن مقدمه‌ها، دگم و خشک به همان متون اولیه رجعت میدهند و از حفظ برایت میخوانند». این می‌تواند یک نوع برداشت از مقدمه‌هایی باشد که مارکس و انگلس بر مانیفست نوشته‌اند اما ناقص! معلوم نیست این برداشت ایشان چه ربطی به موضوع دارد! بنابراین ناچار باید بامراجعه به گفته‌ی مارکس و انگلس قضاوت را به خواننده سپرد.

«گو اینکه رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است. با این وجود "مانیفست" سندی است تاریخی ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم. ممکن است میسر شود که در چاپ بعدی مقدمه‌ای ترتیب دهیم که فاصله زمانی بین ۱۸۴۷ تا امروز را در بر گیرد؛ اقدام به چاپ کنونی "مانیفست" برای ما چنان غیر منتظره بود که وقت انجام این کار را نداشتیم».

کارل مارکس، فریدریش انگلس

لندن - ۲۴ ژوئن سال ۱۸۷۲

و انگلس در مقدمه‌ای که در سال ۱۸۸۸ (پس از مرگ مارکس) یعنی ۴۰ سال پس از انتشار مانیفست بر «مانیفست حزب کمونیست» دوباره همان جمله را تکرار میکند:

«گو اینکه رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است. با این وجود مانیفست سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم». (این نقل قول‌ها از ترجمه فارسی مانیفست حزب کمونیست - حزب کمونیست ایران، اقتباس شده است. خط تأکید از من است).

قصدمن به هیچ وجه این نیست که اسناد «کنگره اول کومه‌له» را بخوام با «مانیفست...» مقایسه کنم، بلکه می‌خواهم به ایشان یادآوری کنم که نه ما و نه هیچ کس دیگری محق نیست سندی را که جنبه‌ی تاریخی دارد تغییر دهد! همین جا لازم می‌دانم به این هم اشاره کنم که همه‌ی نوشته‌های بزرگان هم ابتدا دست‌نویس بوده‌اند. زیرا ایشان می‌نویسد:

«باید پرسید با این همه ایراد آیا به زعم ایشان میتوان به راحتی چنین دست‌نویسهایی را بخشی از تاریخ کومه‌له نامید!»

در مورد نظرات و ارزیابی عمر ایلخانی زاده از «کنگره اول کومه‌له» و تنها سند باقی مانده از آن خواننده را به سؤال خیرنگار تلویزیون «روداو» از ایشان در مورد کتاب «مباحث کنگره اول کومه‌له» جلب میکنم که چگونه همه‌ی تلاش‌های شرکت کنندگان در آن جلسه را بیان می‌کند؛ بدون شرح!

آدرس لینک این برنامه این است:

http://rudaw.net/sorani/onair/tv/episodes/episode/rojhalat_16042016

از همین جا از ایشان و همهی رهبران کومه‌له‌ها درخواست می‌کنم همهی اسنادی را که حداقل ۲۵ سال از انتشار آن‌ها گذشته است (و هر کدام می‌بایست تمام یا قسمتی از آن‌را در اختیار داشته باشند) در دسترس همگان قرار دهند! از جمله :
اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۵۰ و هنگام برگزاری «جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی» در شهر سنندج توسط فعالین آن دوره از «کومه‌له» پخش شد؛

«توطئه‌ای دیگر علیه خلق کرد!» که توسط کاک فواد (احتمالاً در سال ۱۳۵۲) و قبل از دستگیری‌اش نوشته شد؛
اعلامیه‌ی «خلق‌گُرد در بوته آزمایش» که فراخوان کومه‌له برای مقاومت در برابر یورش رژیم فاشیستی اسلامی را در بر داشت؛
نوشته‌ی «چرا پراکنده‌ایم و چگونه متحد شویم» که رفقای کومه‌له در تدوین آن دست داشتند.
و در آخر مدارک و اسنادی که گوشه‌هایی از تاریخ جریان مارا منعکس کنند، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

گرچه در این قسمت به نظرات و ارزیابی تعدادی از شرکت کنندگان در «کنگره اول کومه‌له» اشاراتی شد اما این قصه سر دراز دارد!
و امید آن‌که در فرصت دیگری به آن بپردازم.

ساعد وطن‌دوست

۲۰۱۶/۴/۲۵

برابریا ۱۳۹۵/۲/۶